

دکتر مارک جنینگز، مارک، سخرنانی ۱۰، مرقس ۵:۲۱-۶:۶، دختر یایروس، طرد شدن در خانه

مارک جنینگز و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر مارک جنینگز در حال تدریس در مورد انجیل مرقس است. این جلسه ۱۰، مرقس ۵:۲۱-۶:۶، دختر یایروس، طرد شدن در خانه است.

ما در حال ادامه دادن به فصل ۵ مرقس هستیم، اما قبل از آن، می‌خواهم کمی فرصت داشته باشم تا با قسمت لژیون شیطانی از مرقس فصل ۵، آیات ۱ تا ۲۰، نکته‌ای کوتاه در مورد غیریهودیان در انجیل مرقس ارائه دهم.

این اولین تعامل ما با یک غیریهودی در انجیل مرقس بود، و احتمالاً اینجا فرصت خوبی است تا به ما اشاره‌ای به نحوه عملکرد غیریهودیان در انجیل داشته باشیم. کلی ایورسون کتابی با عنوان «حتی سگ‌های زیر میز» نوشته است که در آن شخصیت‌های غیریهودی، اگر بخواهید، یا گروه‌های شخصیتی را ردیابی می‌کند، و به طور بالقوه ۱۱ نشانه با غیریهودیان وجود دارد. یکی، جمعیت کنار دریا ممکن است در فصل ۳ مرقس باشد، دیوزده جرزیم، که ما همین الان در فصل ۵ مرقس دیدیم، زن سوریفینیقی در مرقس ۷، مرد ناشنوا درست بعد از آن در مرقس ۷، غذا دادن به ۴۰۰۰ نفر در مرقس ۸، مرد نابینا بعداً در مرقس ۸، پدر با پسر دیوزده در مرقس ۹، البته پیلاتس، سربازان، سربازان رومی در پای صلیب، شمعون قیروانی، و در نهایت فرمانده.

اینها غیریهودیانی هستند که وارد داستان می‌شوند. هر یک از این برخوردها منحصر به فرد است. حتی در مواردی که عیسی عمل مشابهی انجام می‌دهد، تفاوت‌های آشکاری از نظر مکانی و زمانی وجود دارد و جزئیات عنوان نشان می‌دهد که اینها داستان یکسانی نیستند.

جالب اینجاست که هیچ دو قسمتی دقیقاً شبیه هم نیستند. یک شخصیت غیریهودی که معرفی می‌شود، بعداً در روایت دوباره ظاهر نمی‌شود. ما دوازده نفر را داشته‌ایم، رهبران مذهبی و حواریون در تمام طول داستان ظاهر می‌شوند، اما به نظر می‌رسد یک قسمت غیریهودی مستقل است.

یکی از چیزهایی که به نظرم جذاب است، با توجه به این ایده که مرقس به طور گزینشی آنچه را که در انجیل خود قرار می‌دهد انتخاب می‌کند، این است که نوعی یکنواختی یا حداقل شباهت در ارائه شخصیت‌های غیریهودی توسط مرقس وجود دارد. به عبارت دیگر، او آنها را به روشی بسیار مشابه ارائه می‌دهد، هرچند نه به صورت کلیشه‌ای. آنها مطمئناً منحصر به فرد هستند، اما ارائه معمول از غیریهودیان مثبت است.

نه منحصرراً، بلکه به طور کلی، آنها در پرتوی مثبت ارائه می‌شوند. حتی وقتی به پیلاتس فکر می‌کنید، پیلاتس در انجیل مرقس نسبت به برخی دیگر از انجیل‌ها، تصویر مثبت‌تری از خود ارائه می‌دهد. غیریهودیان اغلب نوعی ناامیدی را به نوعی نشان می‌دهند، نوعی نیاز که عیسی به دنبال برآورده کردن آن است.

شاید بیماری، مرض، تسخیر شدن توسط شیاطین یا سایر بیماری‌های جسمی باشد. به عبارت دیگر، مرقس نشان می‌دهد که غیریهودیان نیز با همان مشکلاتی که یهودیان داشتند، و گاهی شاید حتی با شدت بیشتری، دست و پنجه نرم می‌کردند. اگر به شیطان صفتی که همین الان در موردش صحبت کردیم فکر کنید، متوجه خواهید شد.

پسر دیوزده در فصل ۹، شاگردان نمی‌توانند آن را به کار گیرند، اگرچه در موقعیت‌های دیگر تا حدودی موفق بودند. این ممکن است نشان‌دهنده شدت دیو باشد. شما این غیریهودی را دارید، آن جمعیتی که سه روز عیسی را در فصل ۸ دنبال کرده بودند. زن فینیقی سوری، مرد ناشنوا، مرد نابینا، همه آنها ناامید هستند.

به یک معنا، ناامیدی آنها نیز ناشی از نیاز عمیق‌تر به رستگاری است. ما ایمان را در غیریهودیان می‌بینیم. اعتقاد به اعتماد در میان بسیاری از افراد غیریهودی در انجیل، چه در عمل و چه در عمل، یافت می‌شود.

به عبارت دیگر، شما واکنشی از سوی غیریهودیان می‌بینید که بسیار شبیه به واکنش برخی یهودیان است، و اغلب در تضاد با بسیاری از یهودیان، به ویژه رهبران یهود، که عیسی را رد می‌کنند. نوعی درک وجود دارد، به نظر می‌رسد غیریهودیان تا حدودی اسرار پادشاهی را درک می‌کنند. به عنوان مثال، زن اهل فینیقیه تنها شخصیتی است که یکی از تمثیل‌های عیسی را می‌شنود و ظاهراً آن را می‌فهمد، بدون اینکه نیازی به توضیح آن باشد.

او می‌داند که غیریهودیان از اهداف خدا مستثنی نیستند، اگرچه اولویت با یهودیان است. شفای مرد ناشنوا و نابینا، مرد ناشنوا و نابینای غیریهودی، ممکن است توانایی‌های غیریهودیان را برای درک کردن برجسته کند. البته، در ۱۵:۲۱، شمعون قیروانی صلیب را حمل می‌کند، که به نظر من با الگوی شاگردی ارائه شده در مرقس فصل ۸ مرتبط است. و البته، فرمانده رومی اعتراف اصلی را بر روی صلیب می‌کند، مبنی بر اینکه فرمانده رومی، که بعداً بیشتر در مورد آن صحبت خواهیم کرد، اولین انسانی است که در انجیل مرقس بدون هیچ گونه اصلاح یا سکوتی، عیسی را درک کرده است.

بنابراین، می‌بینیم که غیریهودیان، مانند قوم یهود، نیازی دارند، نیازی یکسان، نیازی مشابه، و اینکه عیسی نیز، به این نیازها اهمیت می‌دهد و به آنها پاسخ می‌دهد. پیش از روایت مصائب، همه غیریهودیان ذکر شده شفقت عیسی را دریافت کردند. اگرچه ممکن است از نظر سیاسی یا فرقه‌ای با اسرائیل بیگانه باشند، اما با خانواده خدا بیگانه نیستند.

او آنها را شفا می‌دهد، به آنها غذا می‌دهد، شیاطین را به کار می‌گیرد، همانطور که با یهودیان رفتار می‌کند. ما در انجیل مرقس روایت‌هایی از عیسی می‌بینیم که غیریهودیان را در سرزمین یهود می‌پذیرد، و همچنین او عمداً به سرزمین‌های غیریهودی سفر می‌کند. ما اخیراً این را دیده‌ایم.

با این حال، ما همچنین شاهد نافرمانی هستیم. در سه مورد، تا حدودی نافرمانی از سوی غیریهودیان را مشاهده می‌کنیم. به عنوان مثال، پس از شفای مرد ناشنوا، در فصل ۷، جمعیت غیریهودی از دستور خدا مبنی بر نگفتن [چیزی] سرپیچی می‌کنند.

طنز ماجرا اینجاست که در کمال ناباوری، غیریهودیان اولین گروهی هستند که نوعی اعلام مسیحایی می‌کنند. بین آنچه می‌گویند و نافرمانی‌شان نوعی تعامل وجود دارد. در اینجا کمی طنز وجود دارد.

غیریهودیان در میان گروهی قرار دارند که نسل زناکار نامیده می‌شوند. این را بعداً در انجیل مرقس خواهیم دید. آنها در موقعیتی مشابه یهودیان در آیه ۸:۱۲ قرار می‌گیرند. در فصل‌های ۱۰:۴۲ تا ۴۵، این تضاد بین رهبران غیریهودی و عیسی و این بحثی که در میان شاگردان در مورد اینکه چه کسی بزرگ خواهد شد، در می‌گیرد، وجود دارد.

ما همچنین جاهایی را می‌بینیم که عیسی همه را سرزنش می‌کند و به نظر می‌رسد که سرزنش می‌کند، نه فقط یهودیان را. البته پیلاطس در نهایت ایمان نمی‌آورد. عیسی در مصائب مسیح برای داوری به غیریهودیان سپرده می‌شود.

مردم از عیسی، لشکر شیطانی جن‌گیری، می‌ترسیدند. او به آنها نگاه کرد و از آنها خواست که آنجا را ترک کنند. بنابراین، جنبه‌های منفی نقش غیریهودیان وجود دارد، اما جنبه‌های منفی در انجیل مرقس در مقایسه با جنبه‌های مثبت کم‌رنگ‌تر هستند.

بنابراین، من فکر می‌کنم یکی از چیزهایی که در نحوه استفاده از غیریهودیان در انجیل مرقس می‌بینیم این است که عموماً یک جهت‌گیری مثبت در حال رخ دادن است. ساختار انجیل مرقس این حرکت پادشاهی خدا را نشان می‌دهد که در فصل ۵، آیات ۱-۲۰، به غیریهودیان می‌رود، و حتی به این مأموریت اشاره دارد که در آن به مرد اکنون احیا شده دستور داده می‌شود که به مردم بگوید. این در نهایت منجر به این می‌شود که افسر رومی این اعلامیه را صادر کند.

شما این حس مثبت را دارید. حتی در تطهیر یا نفرین معبد، که بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد، وقتی عیسی پاسخ می‌دهد و رهبری را متهم می‌کند که می‌گوید، خانه من قرار بود خانه دعا باشد، اما شما آن را به لانه دزدان تبدیل کرده‌اید، نکته جالب در انجیل مرقس این است که خانه من قرار بود خانه دعا برای ملت‌ها باشد. حال، وقتی به برخی از انجیل‌های دیگر نگاه می‌کنیم، بخش مربوط به ملت‌ها را ندارد.

در یک خانه دعا به پایان می‌رسد. اما مرقس مطمئن می‌شود که ما نقل قول کامل را که برای ملت‌ها است داشته باشیم، که نشان دهنده این استقبال و پذیرش غیریهودیان نیز هست. و بنابراین، من فکر می‌کنم که در انجیل مرقس این توجه مثبت به واکنش غیریهودیان وجود دارد، نه در موقعیتی که گویی غیریهودیان به نوعی بهتر از قوم یهود هستند، بلکه تقریباً یکسان.

غیریهودیان نیز به همان شیوه‌ای که یهودیان رنج می‌برند، رنج می‌برند. و عیسی هم برای یهودیان و هم برای غیریهودیان خواهد آمد. اما تفاوت اندکی وجود دارد و آن این است که به نظر می‌رسد غیریهودیان به پیام او واکنش مثبت‌تری نشان می‌دهند، به گونه‌ای که مطمئناً حداقل رهبری یهود چنین واکنشی نشان نداده است.

و بنابراین، تا حدودی، اگر بخواهیم از زبان خرده نان برای سگ‌ها استفاده کنیم، این ایده وجود دارد که سگ‌ها ممکن است منتظر افتادن خرده نان باشند، اما در پایان انجیل مرقس، دیگر لازم نیست منتظر بچه‌ها باشند تا آن را ببندازند، بلکه خودشان هم بچه شده‌اند. بنابراین، همانطور که به انجیل مرقس و غیریهودیان نگاه می‌کنیم، می‌خواهم به خاطر داشته باشیم که غیریهودیان در انجیل مرقس چگونه عمل می‌کنند. بسیار خوب، بیایید به روایت خود ادامه دهیم.

و حالا به فصل ۵ و آیات ۲۱ تا ۴۳ می‌رسیم. جالب است که این دومین مورد از الحاقات مرقس یا ساندویچ مارکن است که در آن داستانی شروع می‌شود و سپس در میانه‌ی آن روایت، داستان دومی به طور کامل روایت می‌شود و سپس داستان اول به پایان می‌رسد. حال، این ساندویچ مارکن، همانطور که انتظار دارید، به اندازه‌ی ساندویچ مربوط به خانواده‌ی عیسی و سپس بحث با بعلزبول و بازگشت به خانواده‌ی عیسی، قابل توجه نیست.

اینها به وضوح دو رویداد جداگانه هستند. در اینجا، اصل داستان را داریم: شما روایتی را دارید که با دختر یایروس و التماس او برای آمدن عیسی و کمک به او آغاز می‌شود، و سپس این روایت با داستان زن مبتلا به اختلال خونریزی و سپس بازگشت داستان دختر یایروس قطع می‌شود. از بسیاری جهات، این داستان

همچنان به عنوان یک داستان واحد عمل می‌کند زیرا وقایع مربوط به زن مبتلا به اختلال خونریزی در امتداد داستان قرار دارند، اما هنوز این ساختار داستان‌سرایی چندپاره وجود دارد.

جالب اینجاست که وقتی به داستان دختر یایروس و داستان زن مبتلا به اختلال خونریزی نگاه می‌کنید، یک مضمون مشترک وجود دارد. در هر دو، مضمون ایمان مشترک است. استفاده مشترک از ۱۲ سال زمان وجود دارد.

آن زن ۱۲ سال رنج می‌کشد. دختر جوان ۱۲ سال دارد. هر دو ماجرا مربوط به زنان است.

هر دو دارای ناپاکی آیینی، اختلال خون و خونریزی زن و مرگ دختر هستند. اما تفاوتی نیز وجود دارد. یکی رهبر مرد یهودی در جامعه است، یک رهبر کنیسه که نزد عیسی می‌آید.

دیگری زنی فقیر، مطرود، تشریفاتی و نجس است. بنابراین، تعاملات جالبی بین آنها وجود دارد. به جای اینکه مثل قبل داستان را بخوانیم، داستان اول را شروع می‌کنم، در مورد آن بحث می‌کنم، به زن خونریز نگاه می‌کنم و سپس داستان دختر یایروس را تمام می‌کنم.

بنابراین، وقتی عیسی دوباره با قایق به آن طرف دریاچه رفت، ما این را در یک طرف دریاچه داشتیم، او از آن عبور می‌کند، طوفانی رخ می‌دهد، به طرف دیگر می‌رسد، آنجا لشکر شیاطین است، او آنجا را ترک می‌کند. حالا دوباره از دریاچه عبور می‌کند. جمعیت زیادی در حالی که او در کنار دریاچه بود دور او جمع شدند و این دوباره با آنچه که ما از نظر محبوبیت او دیده‌ایم، مطابقت دارد. سپس، یایروس، یکی از روسای کنیسه، به آنجا آمد.

جالب است چون تا الان، حالا یک رهبر کنیسه، یک حاکم کنیسه، مدیر کنیسه بود، کسی که احتمالاً، اطمینان حاصل می‌کرد که عبادت منظم باشد و کارکردهای کنیسه به درستی انجام شود. تا این لحظه رهبران مذهبی تمایل داشتند در بیرون باشند. و اینجا ما یک رهبر مذهبی داریم که برای درخواست نیاز به او مراجعه می‌کند.

من فکر می‌کنم این خوب است زیرا نشان می‌دهد که همه رهبران اسرائیل عیسی را رد نکرده‌اند. این یک رد کامل و سراسری نبوده است، اما برخی هنوز به او روی می‌آورند. همچنین این نشان دهنده شناخت و محبوبیت عیسی است که وقتی به اینجا می‌آید، می‌تواند معجزات شگفت‌انگیز و شگفت‌انگیزی انجام دهد.

جالب اینجاست که خیلی غیرمعمول است که در یک داستان معجزه‌آسا، نام یک فرد ذکر شود. به داستان‌های معجزه‌آسایی که قبلاً داشته‌ایم فکر کنید. معمولاً وضعیت به این صورت بود که هیچ نامی برده نمی‌شد، مثلاً مرد فلج، مرد نابینا، مرد ناشنوا و غیره.

در اینجا ما در واقع نام یک فرد درگیر، یایروس، را می‌یابیم. در واقع، فقط اینجا و سپس بارتیمائوس در مرقس ۱۰ تنها مواردی هستند که از افراد نام برده شده است. منظورم این است که این می‌تواند به چند دلیل باشد.

یک نکته این است که از نظر بلاغی، شما تمایل دارید که از دوستانتان نام ببرید. بنابراین، نام دوستان معمولاً به خاطر سپرده می‌شود. و بنابراین، این ممکن است نشانه‌ای از شخصیتی باشد که بعداً به خاطر سپرده شده است.

مخاطبان از وجود یایروس یا هر ارتباط دیگری با او مطلع می‌شدند. این همچنین به تاریخی بودن این رویداد اشاره دارد، اینکه این یک کاریکاتور نیست؛ این یک فرد خاص است. شاید حتی به ماهیت شگفت‌انگیز معجزه‌ای که قرار است با احیای دخترش به زندگی اتفاق بیفتد، اشاره دارد، رویدادی چنان بی‌ثبات که داستان بدون ذکر فرد درگیر در آن قابل روایت نبود.

صرف نظر از این، جالب است که این نام به میان می‌آید. و بنابراین، ما این موقعیت را داریم، با دیدن عیسی، او به پاهایش افتاد. و باز هم، باید در اینجا مراقب باشیم زیرا افتادن به پاهایش به معنای پرستش نیست.

این نشان دهنده التماس و التماس به کسی است که می‌تواند کاری را انجام دهد که یایروس نمی‌توانست، بنابراین در اینجا یک رئیس کنیسه را می‌بینیم که در کنار مردی که جنجال زیادی در کنیسه‌ها ایجاد می‌کند، التماس می‌کند و در کنار او التماس می‌کند که کاری انجام دهد. نیاز مبرمی وجود دارد.

دختر کوچکم در حال مرگ است. لطفاً بیایید و دست خود را بر او بگذارید تا شفا یابد و زنده بماند. پس، عیسی با او رفت.

خب، داستان یایروس و دخترش از اینجا شروع می‌شود. حالا، این داستان قطع می‌شود. ما در میانه داستان با اتفاقی روبرو می‌شویم که مربوط به این زن در حال خونریزی است.

حالا، جمعیت زیادی او را دنبال می‌کردند و دورش حلقه زده بودند. و زنی که آنجا بود، دوازده سال بود که خونریزی داشت، تحت مراقبت پزشکان زیادی رنج زیادی کشیده بود و هر چه داشت خرج کرده بود. با این حال، به جای اینکه بهتر شود، حالش بدتر شد.

بنابراین، ما این تصویر را از این زن در این شرایط داریم، و بسیار رقت‌انگیز است. یکی اینکه او دائماً خونریزی دارد. اگرچه به طور خاص ذکر نشده است، اما تا حد زیادی فرض بر این است که این وضعیت احتمالاً نوعی خونریزی قاعدگی بوده است که او را از نظر آئینی نیز نجس می‌کرده است.

او نمی‌توانست در برخی از مراسم مذهبی شرکت کند. فقر او آشکار می‌شود. این نشان می‌دهد که او چگونه تمام دارایی خود را صرف این کار کرد.

طبیعت برای ترمیم این [بیماری] بسیار ناامید بود، و تمام پولش صرف تلاش برای حل آن شد. با این حال هیچ موفقیت انسانی حاصل نشده است. منظورم این است که در این یکی از موقعیت‌ها، هیچ پزشک انسانی وجود ندارد که بتواند آن را ترمیم کند.

در واقع، وضعیت او بدتر می‌شد. اغلب گفته شده است، و من این نکته را که اینجا با شما در میان می‌گذارم خنده‌دار می‌دانم، که وقتی لوک این داستان را تعریف می‌کند، به پزشکی که قادر به انجام کاری نبودند اشاره نمی‌کند. و برخی افراد همیشه به شوخی گفته‌اند که شاید لوک فقط نمی‌خواهد حرفه خود را بی‌ارزش کند.

صرف نظر از این، می‌بینیم که مرقس به وضوح به ما می‌گوید که او از دیگران که به اصطلاح متخصص در این زمینه بودند، کمک خواسته و نتوانسته هیچ کمکی دریافت کند. و بنابراین، این زن که از نظر آئینی نجس است، فقیر است، بیگانه است، اگر بخواهیم بگوییم، از بسیاری جهات، از حقوق خود محروم است. و وقتی درباره عیسی شنید، در میان جمعیت پشت سر او آمد و ردای او را لمس کرد.

چون فکر می‌کرد اگر فقط لباس‌هایش را لمس کنم، شفا پیدا می‌کنم. حالا، ما در مورد این صحبت کرده‌ایم که ایده لمس لباس برای شفا، یک فکر یا خرافه غیرمعمول نیست و به نوعی این قدرت در دسترس خواهد

بود و به لباس‌ها تزریق می‌شود. ما این را در مورد پولس رسول و دستمال‌هایش، و اعمال رسولان، پطرس و سایه‌اش می‌بینیم.

و بنابراین، او می‌گوید، من می‌خواهم لمس کنم زیرا معتقد است که اگر شئل را لمس کند، شفا خواهد یافت و بلافاصله، خونریزی او متوقف شد و در بدنش احساس کرد که از رنجش رهایی یافته است. این یک روایت جذاب است.

بنابراین، مشابه سایر گزارش‌های معجزه‌آسا در انجیل مرقس، یک فوریت وجود دارد. او ۱۲ سال خونریزی داشت. هیچ‌کس نمی‌توانست جلوی خونریزی را بگیرد.

حالا او ردای عیسی را لمس می‌کند. او فوراً شفا می‌یابد. اما، تفاوتی که وجود دارد این است که در روایت‌های دیگر، معجزات دیگر، و حتی مانند یایروس، شخص نزد عیسی آمده و نگرانی خود را ابراز کرده است، نیاز خود را ابراز کرده است، و واکنشی عضلانی به ایمان خود نشان داده است، سقف را شکافته تا مرد فلج را پایین بیاورد، و غیره.

او وضعیت خود را به عیسی نگفته است. او فقط برای شفا نزد عیسی رفته است. و بنابراین، فکر می‌کنم این به توضیح آنچه در ادامه اتفاق می‌افتد کمک می‌کند.

عیسی فوراً متوجه شد که قدرت به نفع او تمام شده است؛ رو به جمعیت کرد و پرسید: چه کسی لباس مرا لمس کرد؟ البته شاگردان این سوال را پوچ می‌دانند زیرا می‌گویند: مگر نمی‌بینید مردم دور شما جمع شده‌اند، اما می‌توانید پرسید چه کسی مرا لمس کرد؟ حسی وجود دارد که انگار همه دارند شما را لمس می‌کنند عیسی. منظور چیست، چه کسی لمس کرد؟ اما عیسی مدام به اطراف نگاه می‌کرد تا ببیند چه کسی این کار را انجام داده است. حال، با توجه به آنچه که ما در مورد عیسی در انجیل مرقس می‌دانیم، فکر می‌کنم مهم است که به خاطر داشته باشیم که عیسی قدرت درک افکار را دارد.

ما می‌دانیم که عیسی از دیدگاه خدا به قلب‌ها نگاه می‌کند. بنابراین، فکر نمی‌کنم تصویر اینجا از عیسی باشد که این سوال را می‌پرسد و به اطراف نگاه می‌کند زیرا او هیچ ایده‌ای ندارد که چه اتفاقی افتاده است، و او به دنبال پاسخ است زیرا او به اندازه هر کس دیگری متعجب است. من فکر می‌کنم منظور این است که او لحظه را متوقف کرده و اکنون موقعیتی ایجاد کرده است که این زن را مجبور می‌کند تا ایمان خود را به طور کامل نشان دهد.

سپس آن زن، که می‌دانست چه اتفاقی برایش افتاده است، آمد و به پاهای او افتاد. توجه کنید که چگونه این اتفاق اکنون نیز ادامه دارد، چقدر مکرراً شاهد بوده‌ایم که مردم به پاهای عیسی می‌افتند. در اینجا یک مرجع شناخته شده وجود دارد.

از ترس لرزان به پاهایش افتادم. دوباره ترس. ما از شاگردانی که در قایق بودند، ترسیده‌ایم.

ما از افرادی که شاهد اتفاقات لشکر شیاطین بودند، ترسیده‌ایم و حالا از این زن هم می‌ترسیم. ترس اینجا به وضوح در چارچوب این ایده عهد عتیق از ترس، از هیبت و واکنش درست و مناسب و حضور قدرتی است که در قلمرو انسانی معنایی ندارد، که فقط در قلمرو الهی معنا دارد. بنابراین، او ترسیده و تمام حقیقت را به او گفته است.

احتمالاً تمام حقیقت نه تنها علائم او و مدت زمانی که آنها را داشته است، بلکه دلیل تمایل او به لمس عیسی نیز هست. شاید به دلیل وضعیت ناپاکی‌اش بود که حتی نمی‌خواست حضورش را به عیسی اعلام کند.

؛ او نمی‌خواست این واقعیت را آشکار کند که قصد دارد او را لمس کند، زیرا آن ناپاکی هرگز پاکی را آلوده نمی‌کند. ما دیدیم که در مورد جذامی و ایده درک تشریفاتی از پاکیزگی، اگر کسی با چیزی نجس لمس شود، نجس می‌شود و سپس باید به صورت آیینی دوباره به حالت عادی برگردد.

بنابراین شاید حتی نگرانی‌هایی هم وجود داشته است. البته، مانند مرد مبتلا به جذام و زن مبتلا به اختلال خونریزی، این پاکی عیسی است که قوی‌تر است، نه ناپاکی او. بنابراین او کل داستان را تعریف می‌کند و عیسی به او می‌گوید، دخترم.

این تنها جایی است که عیسی در انجیل کسی را دختر خطاب می‌کند. این یک جمله بسیار محبت‌آمیز است، شبیه به آنچه که او به مرد فلج در مرقس ۲ می‌گوید که او را پسر خطاب می‌کند. و بنابراین یک صمیمیت خانوادگی، یک صمیمیت خانوادگی وجود دارد.

یادتان هست وقتی خانواده‌ی عیسی فکر می‌کردند او دیوانه است و سعی می‌کردند او را از کارهایش منصرف کنند؟ عیسی گفت: «اینها مادران و دختران و برادران من هستند» و او به مردم نگاه می‌کند، به هر کسی که اراده‌ی خدا را انجام می‌دهد. و بنابراین اینجا ارتباطی بین کاری که این زن در نشان دادن ایمانش انجام داده است، نه تنها لمس کردن، بلکه همچنین بیان کردن اینکه چرا او را لمس کرده، چه چیزی باعث این اتفاق شده است، و روایت او از کل داستان وجود دارد که در پاسخ به آن مرد می‌گوید: «تو اکنون با مهربانی به خانواده‌ی من تعلق داری.» و البته، در اینجا یک تعامل با یایروس نیز وجود دارد.

یایروس به خاطر نگرانی در مورد دخترش آمد. و اینجا در این میان داستان، عیسی این زن را دختر خطاب می‌کند. بنابراین این قسمت اتفاق افتاده است، این گوشت در مرقس و ساندویچ، اگر بخواهید، و او می‌گوید، ایمانت تو را شفا داده است.

به سلامت برو و از رنج خود، از این ایده رفتن به سلامت، رهایی یاب. اکنون در رابطه درست هستی و دیگر بیرون نیستی. سپس، در حالی که عیسی هنوز صحبت می‌کرد، چند مرد از خانه یایروس، رئیس کنیسه، دوباره به تصویر آمدند و گفتند: دخترت مرده است.

پس یایروس آنجا بوده است. شاید با نگرانی می‌خواهم این کار را بکنم، چون حالا این تأخیر وجود داشته است. دخترت مرده است.

دیگر چرا معلم را اذیت کنیم؟ عیسی بدون توجه به حرف‌های آنها، به رئیس کنیسه گفت: «نترس.» جالب است. مغلوب ترس خود نشو.

فقط باور کن. اما در اینجا، ترس، ترس خدایی نیست، بلکه ترس انسانی نیست. و سخت است که به وحشت شاگردان در قایق فکر نکنیم که به دلیل شرایط، ترسیده بودند.

اشتباه آنها این بود که ترسیدند و عیسی را بیدار کردند. آنها اعتماد نکردند، ایمان نیاوردند. در این لحظه که به نظر من مرقس آن را به هم مرتبط می‌کند، باید این را ببینیم که عیسی به یایروس می‌گوید، ترس انسانی نداشته باش، ایمان داشته باش.

مطمئن باش چون من قبول کرده‌ام که پیش دخترت بیایم، دلیل آمدنم، یعنی راه حل مشکل تو، هنوز به خاطر شرایط از بین نرفته است. بنابراین در داستان طوفان، عیسی گفت که می‌خواهد به آن طرف برود. طوفان که از راه می‌رسد، شاگردان وحشت می‌کنند.

، او آنها را به خاطر وحشتشان سرزنش می‌کند. چرا آنها به عیسی که گفته بود می‌خواهد به آن طرف برود، اعتماد نکردند که به آنجا خواهد رسید؟ عیسی به یایروس گفته بود، من با تو پیش دختری خواهم آمد نگران نباش، من گفته‌ام که به آنجا خواهم رفت

من به آنجا خواهم رسید. نترس. فقط باور داشته باش. بنابراین، بین ترس و باور انسان، آن تعامل وجود دارد، و به نظر من، باور با ترس الهی مرتبط است

ترس انسانی، ترس ایمانی/خدایی وجود دارد. او به کسی اجازه نداد که از او پیروی کند، جز پطرس، یعقوب و یوحنا، برادر یعقوب. این اولین باری است که این گروه ویژه سه نفره از هم جدا می‌شوند

بنابراین، ما آن چهار نفر، دو برادر، آندریاس، پطرس، یعقوب، یوحنا و سپس آن دوازده نفر را داشتیم، اما این اولین باری است که ما پطرس، یعقوب و یوحنا را بدون آندریاس می‌بینیم که اجازه ندارد شاهد این رویداد باشد، رویدادی که قرار است یکی از بزرگترین معجزات در انجیل مرقس باشد. وقتی آنها به آنجا رسیدند، عیسی خانه رئیس کنیسه را دید؛ آنها شاهد هیاهوی بودند که مردم با صدای بلند گریه و شیون می‌کردند، نشانه‌ای از عزاداری که اتفاق افتاده بود. صدای بلند آن همچنین ممکن است نشان دهد که آنجا چیزهای زیادی وجود داشته است

البته، در این فرهنگ، وقتی کسی فوت می‌کرد، یک گروه حرفه‌ای از عزاداران وجود داشت که شما به آنها مراجعه می‌کردید و آنها هم می‌آمدند و با شما عزاداری می‌کردند. این حرفه آنها بود. من فکر نمی‌کنم این یک حرفه‌ی فریبکارانه باشد

این چیزی بود که فقط بخشی از جامعه‌ی آن زمان باشد. بنابراین، این عزادارانی که اینجا هستند، برخی خانواده را می‌شناختند، و برخی دیگر احتمالاً برای سوگواری برای مرگ، پول دریافت کرده بودند. بنابراین، ما آنها را داریم و این هیاهو و شیون و زاری عظیم وجود دارد

باز هم، این محیط شبیه طوفان، این وضعیت خارج از کنترل به نظر می‌رسد. عیسی می‌گوید، چرا این همه هیاهو و شیون؟ کودک نمرده بلکه خواب است. برخی تعجب کرده‌اند که آیا عیسی می‌گوید که او در کما است؟ از نظر فنی حق با اوست

، به احتمال زیاد، این خواب با اشاره به چگونگی ارتباط خواب و مرگ، که اغلب استعاره‌ای از مرگ است بازی می‌کند. بنابراین، من فکر می‌کنم عیسی می‌گوید که او مرده است، اما نه در حالی که عیسی نتواند او را بیدار کند. بنابراین، من فکر می‌کنم کمی تعامل وجود دارد که در اینجا اتفاق می‌افتد

فکر نمی‌کنم دختر واقعاً خواب باشد، اما اینکه آیا کودک به معنای غیرقابل درمان بودن نمرده است یا خیر فکر می‌کنم ایده همین است. و بعد از اینکه همه آنها را گذاشت، البته، کودک نمرده بود و آنها به او خندیدند

توجه کنید که این گروه از گریه و زاری و سوگواری به خنده می‌رسد. من فکر می‌کنم این تغییر فوری در احساسات همچنین می‌تواند نشان دهد که آنها واقعاً به طور واقعی سوگواری نمی‌کردند، بلکه عزاداران حقوق‌بگیر بودند. و بنابراین می‌توانند چنین تغییر احساسی داشته باشند

و من تعجب می‌کنم که آیا این فقط کمی پیش‌زمینه تمسخری نیست که عیسی با آن مواجه خواهد شد که، با مرگ خودش مرتبط است. و در اینجا، تمسخری که او با صحبت در مورد قدرتش بر مرگ، این دختر

دریافت می‌کند. و بعد از اینکه آنها را بیرون کرد، پدر و مادر کودک و سه نفری که با او بودند، یعنی حواریون، را برداشت و به جایی که کودک بود رفت.

او دست دختر را گرفت و به او گفت، و ما به زبان آرامی متوجه شدیم. ما معمولاً به زبان آرامی متوجه نمی‌شویم، اما به زبان آرامی می‌گوییم، تالیثا قوم، که یعنی، دختر کوچولو، به تو می‌گوییم، برخیز. در واقع تقریباً به معنی بره کوچولو است، به تو می‌گوییم، برخیز.

اما بره کوچولو اغلب اسم مستعاری بود که برای دختر بچه‌ها استفاده می‌شد، یک عبارت خودمانی. و دخترک بلافاصله بلند شد، راه رفت. او ۱۲ سال داشت.

آن زن ۱۲ سال خونریزی داشت. این دختر ۱۲ ساله بود. به نظر می‌رسد این زن، در آن فرهنگ، ۱۲ سالگی تقریباً زمانی بود که برای ازدواج یا تشکیل خانواده در نظر گرفته می‌شد.

و حالا او توانایی زایمان، زنده بودن، تشکیل خانواده و لذت بردن از آن را در ۱۲ سالگی بازیافته است. آن زن به مدت ۱۲ سال خونریزی قاعدگی داشت و حالا آن هم بازیابی شده بود، و شاید رابطه مشابهی بین آن دو وجود داشته باشد. و سپس، در این لحظه، آنها کاملاً شگفت‌زده شدند.

او دستورات اکیدی داد، که به نظر من کم‌لطفی در این مورد است. او دستور اکید داد که کسی از این موضوع باخبر نشود و به او گفت که چیزی برای خوردن بدهد. فکر کردن به اینکه دختری که مرده بود حالا زنده شده و عیسی به مردم می‌گوید که به کسی چیزی نگویند، تقریباً دیوانه‌کننده به نظر می‌رسد.

باز هم، من فکر می‌کنم دو جنبه دارد، شاید بخشی از آن مربوط به عیسی باشد، و آن تلاش برای فرونشاندن شور و اشتیاقی است که ممکن است ایجاد شود. شاید دستورات عملی باید به این موضوع پردازند که به کسی نگویند دقیقاً چگونه این اتفاق افتاده است، یعنی آن احیا. در این مورد مطمئن نیستم.

با این حال، می‌دانم که مارک با این کار یک تنش ادبی ایجاد می‌کند. بنابراین در تمام این مدت، او همیشه این را داشته است که وقتی اتفاقی می‌افتد، به کسی نگو. وقتی اتفاقی می‌افتد، به کسی نگو.

و به نظر می‌رسد این پوچ‌ترین نمونه از نگفتن به کسی است. این مرده‌ای است که زنده شده است. از دیدگاه ادبی، تقریباً این سوال مطرح است که چه زمانی می‌توان به کسی گفت که اشکالی ندارد. چه زمانی دیگر نمی‌توانیم در مورد کاری که عیسی انجام می‌دهد سکوت کنیم؟ یا شاید بهتر باشد بگوییم، چه زمانی درک درستی از اینکه عیسی کیست داریم تا بتوانیم بگوییم؟ و در این مرحله، پاسخ این است که فقط دانستن اینکه او این دختر را زنده کرد و او را از مرگ به زندگی بازگرداند، کافی نیست.

باز هم، در راستای چیزی که به اعتقاد من اعتراف افسر رومی خواهد بود. حال، همچنین، نمی‌توان از این نکته غافل شد که در طول این فرآیند، معجزات او در مورد اثرات جبران ناپذیر سقوط، بیماری، بهبودی دست، تسخیر شیطانی و اکنون نتیجه نهایی جبران سقوط صحبت می‌کرده‌اند. که می‌تواند مرگ و آن جنبه از آن باشد.

بنابراین، ما با مرجعی صحبت می‌کنیم که برخلاف هر مرجع دیگری است، مرجعی که می‌تواند سقوط را معکوس کند. و البته، این سه نفر شاهد آن بوده‌اند، حتی اگر بقیه شاهد آن نبوده باشند. خب، این جذاب است.

بنابراین، از باب ۵ مرقس به باب ۲ و باب ۶ می‌رویم. و به سختی به باب ۶ خواهیم رسید. اما در شش آیه اول، و این میزانی است که ما به آن نگاه خواهیم کرد، عیسی واکنش بسیار خوبی نسبت به او نشان داده است. این پذیرش عظیم از نظر عیسی به عنوان یک معجزه‌گر بزرگ و یک معلم وجود داشته است. ایمان دیوزده‌ای که می‌خواست از او پیروی کند نیز وجود داشته است.

ایمان افرادی که بیمار بوده‌اند، سعی در آمدن داشته‌اند و ایمان آنها باعث شفای آنها شده است. به خاطر ایمان شما، گناهان شما بخشیده شده است. باز هم، ما همین الان این پاسخ قوی و افسانه‌ای را دریافت کرده‌ایم.

و سپس با فصل ۶، شاید این اتفاق بیفتد، داستان کمی به زمین برمی‌گردد، اگر بخواهید، همانطور که یکی از مفسران گفته است. پاسخ متفاوتی وجود دارد. پیش از این مجموعه، ما البته شاهد آرام شدن طوفان‌ها و لژیون، شفای یک زن و زنده شدن دوباره یک دختر بوده‌ایم.

اما در اینجا چیز دیگری را می‌بینیم، و آن در زادگاه عیسی اتفاق می‌افتد. وقتی عیسی آنجا را ترک کرد، آیه ۱ به زادگاه خود رفت و شاگردانش نیز او را همراهی کردند. وقتی روز سبت فرا رسید، او در کنیسه شروع به تدریس کرد و بسیاری از کسانی که سخنان او را شنیدند، شگفت‌زده شدند.

این به خودی خود هیچ تفاوتی با آنچه قبلاً دیده‌ایم ندارد. زادگاه عیسی، البته، ناصره است. ناصره دهکده کوچکی است که در عهد عتیق ذکر نشده است.

نتائیل در یوحنا، فصل ۱، آیه ۴۶، می‌گوید، آیا چیزی خوب می‌تواند از ناصره بیاید؟ این جمله‌ی تحقیرآمیز است. تنها دلیلی که ما از ناصره می‌دانیم این است که عیسی اهل آنجاست. بنابراین، او به زادگاهش بازگشته است.

زادگاه او بیت‌لحم نیست. بیت‌لحم جایی است که او متولد شده است. ناصره جایی است که او بزرگ شده است.

و او به زادگاهش بازمی‌گردد، و ما در فصل ۶ انجیل مرقس آماده‌ایم تا بدانیم که این ممکن است استقبال مطلوبی نباشد. به یاد داشته باشید، خانواده او قبلاً با کارهایی که عیسی انجام داده، مشکلات و سختی‌هایی داشته‌اند. ما این را از قبل می‌دانیم.

اما این ماجرا از اینجا شروع می‌شود. او تدریس می‌کند. آنها از تدریس او شگفت‌زده می‌شوند.

او این کار را در کنیسه انجام می‌دهد، که بسیار یادآور نحوه شروع فصل ۱ در روز کفرناحوم است. ما با این سوال مواجه می‌شویم: این مرد این چیزها را از کجا آورده است؟ در مورد آموزه‌های او صحبت می‌کنیم. این چه حکمتی است که به او داده شده است که حتی معجزه می‌کند؟ آن سوالات آنجا شبیه سوالات کنیسه کفرناحوم، فصل ۱، به نظر می‌رسد، چه کسی اینگونه است و با چنان اقتداری تعلیم می‌دهد که شیاطین حتی از او اطاعت می‌کنند.

آنها شگفت‌زده می‌شوند. این خرد از کجا می‌آید؟ او حتی معجزه هم می‌کند. خیلی شبیه به این.

اما بعد سوالات کمی منفی می‌شوند. آیا این نجار نیست؟ آیا این پسر مریم نیست؟ برادر یعقوب، یوسف یهودا و شمعون نیست؟ آیا خواهرانش اینجا با ما نیستند؟ و از او رنجیدند. بنابراین، دو سوال آخر در اینجا در مورد توانایی‌های او نیست، بلکه به ریشه‌های محلی او می‌پردازد.

بر روابط خانوادگی او تأکید شده است: مریم، برادرش یعقوب، یوسف، یهودا و شمعون. یعقوب ابتدا ذکر شده است.

به احتمال زیاد او مسن‌ترین است و به همین دلیل است که ابتدا از او نام برده شده است. جالب است که همانطور که قبلاً در موردش صحبت کردیم، یعقوب رهبر ارشد کلیسا خواهد شد. در اینجا او به عنوان یک شخصیت منفی معرفی شده است، اما می‌دانیم که او عیسی مسیح قیام کرده را خواهد دید و الهام خواهد گرفت تا یکی از کتاب‌های عهد جدید را بنویسد.

یهودا هم همینطور. یهودا اول خود را برادر یعقوب معرفی می‌کند. اما این سوالات باعث می‌شود که او نتواند بپذیرد که چگونه عیسی، که فقط پسر یک نجار بوده است، چنین ادعایی دارد.

است که از یوسف نامی برده نشده است. از مریم نامی برده شده است. به احتمال زیاد، این ممکن است نشان دهد که یک گذر زمان قابل توجه، شاید با مرگ یوسف، وجود داشته است و اینکه عیسی در درجه اول با مریم بزرگ شده است.

عهد جدید پس از روایت تولد و دوران کودکی یوسف، در مورد او سکوت کرده است. اما به هر حال، این سوالات پوچ و بی‌معنی هستند. آنها آزرده خاطر شده‌اند.

به جای اینکه این شهر از اینکه یکی از خودشان این کارهای شگفت‌انگیز را انجام می‌دهد هیجان‌زده شود، تقریباً به این سوال تبدیل می‌شود که چگونه یکی از خودشان جسارت گفتن چنین چیزهایی را دارد. بسیار شبیه به آنچه خانواده‌اش قبلاً در انجیل مرقس گفته بودند. و سپس عیسی پاسخ می‌دهد.

عیسی به آنها گفت، فقط در شهر خودش، در میان خویشاوندانش، در خانه خودش، پیامبری بی‌افتخار است. اکنون نوعی از این گفته در سراسر جهان باستان بسیار رایج است. فیلسوفان نیز از آن برای صحبت در مورد اینکه چگونه به نظر می‌رسد این سخنرانان و متفکران بزرگ مورد علاقه همه هستند به جز مردمی که از آنها آمده‌اند، استفاده می‌کنند.

حال، عیسی در اینجا خود را به عنوان یک پیامبر معرفی می‌کند؛ ما نباید این را از این منظر در نظر بگیریم که آیا عیسی می‌دانست که واقعاً کیست یا نه، بلکه در واقع، از نظر تاریخ پیامبران عهد عتیق، آنها توسط خودشان رد می‌شدند. اینکه آنها دائماً رد می‌شوند. و البته این حتی بیشتر به این واقعیت تبدیل خواهد شد که عیسی نه تنها توسط زادگاه و اقوام و خانه خودش، شهر و خانه‌اش، بلکه توسط قومش به طور کلی نیز رد خواهد شد.

و بعد این جمله‌ی بسیار پیچیده را دارید. او نمی‌توانست هیچ معجزه‌ای در آنجا انجام دهد، جز اینکه دستانش را بر چند بیمار گذاشت و آنها را شفا داد. او از بی‌ایمانی آنها شگفت‌زده شد.

گفته‌ی مرقس در اینجا در مورد ناتوانی در انجام معجزات، وقتی کمی واضح‌تر می‌شود که متی کمی روشن‌تر بیان می‌کند که این ناتوانی نه به دلیل فقدان توانایی، بلکه به دلیل انتخاب است. و من فکر می‌کنم به همین معناست که در مرقس، مرقس به ما می‌گوید که معجزات عیسی پاسخی به ایمان هستند. و اینکه آنها ایمان را برمی‌انگیزند.

آنها به اثبات ایمان نیاز دارند. آنها با کسی در ارتباط هستند که در مورد اینکه عیسی کیست یا به باور آنها چه کاری می‌تواند انجام دهد، اظهار نظر می‌کند. و شهر ناصره در اینجا عیسی را رد می‌کند.

منظورم این است که این یک طنز است. آیا طنز نیست؟ به جز اینکه دست روی چند بیمار بگذارید و آنها را شفا دهید. دست گذاشتن روی چند بیمار و شفا دادن آنها اکنون از نظر آن یک سطح پایین است.

این باید کار بزرگی می‌بود، اما در اینجا، مرقس آن را ارائه می‌دهد: برخی از این کارهای شگفت‌انگیز که عیسی در پاسخ به ایمان انجام می‌داد، انجام نخواهد داد. به عبارت دیگر، پی‌ایمانی افراد در ناصره در تضاد کامل با یایروس، زن مبتلا به اختلال خونریزی و سایر شخصیت‌های مرقس است که برای کمک به عیسی مراجعه کرده‌اند. همچنین شاید این موضوع نشان‌دهنده‌ی بی‌توجهی مردم ناصره به این نکته باشد که آنها به شدت به عیسی نیاز داشتند.

البته معجزات عیسی در آن زمان هرگز صرفاً نمایش قدرت او نبودند، بلکه بخشی از طرح او برای ایجاد و پاسخ به ایمان بودند. در اینجا مضمون این است که طرد ناصره کاملاً قوی و کاملاً قطعی بود. این ما را به ابتدای فصل ششم می‌رساند.

وقتی دوباره همدیگر را ملاقات کنیم، به کار بر روی فصل ششم در گسترش خدمت عمومی عیسی ادامه خواهیم داد.

این دکتر مارک جنینگز در حال تدریس در مورد انجیل مرقس است. این جلسه ۱۰، مرقس ۵:۲۱-۶:۶، دختر یایروس، طرد شدن در خانه است.